

هو العليم

توسعه معنای استطاعت در حج با تکیه بر روایات
استقراض برای حج و گستره واقعی استطاعت

سلسله دروس خارج فقه - کتاب الحج - ادامه باب
استطاعت در حج - جلسه هشتاد و هشتم

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی
قدس الله سرّه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

روایات استدانه برای حج؛ ظاهر یا نص در وجوب

در جلسات گذشته عرض شد از جمله ادله واجب مشروط نبودن حج و واجب مطلق بودن آن، روایاتی است که بر مسئله استدانه دلالت دارند. بعضی از این روایات ظهور در وجوب و بعضی نص در وجوب داشتند؛ البته در بعضی از روایات دال بر استدانه، موقعیت حاج برای اداء قرض در نظر گرفته شده بود. از جمله روایتی از امام حسن عسکری علیه السلام است که برای مباحث بعد می گذاریم. مرحوم شیخ حرّ، در بحث استحباب حج، استدانه را در ذیل عنوان ذکر کرده اند.^۱

یک روایت، روایت معاویه بن وهب «عن غیر

^۱ وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۱۴۰:

۵۰ - باب استحباب التطّوع بالحجّ ولو بالاستدانة لمن يملك ما فيه وفاء، و عدم وجوب الحجّ على من عليه دين إلا أن يفضل عن دينه ما يقوم بالحجّ.

واحد» است:

محمّد بن الحسن بإسناده عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن محمد بن أبي عمير، عن معاوية بن وهب، عن غير واحد قال: قلت لأبي عبد الله (عليه السلام): **«إِنِّي رَجُلٌ ذُو دَيْنٍ، أَفَاتَدَيُّ وَ أَحُجُّ، فَقَالَ: نَعَمْ، هُوَ أَقْضَى لِلدَّيْنِ.»**

هرجا در روایات عبارت «عن غیر واحد» باشد، دلالت بر توثیق اکید دارد؛ افراد عدیده‌ای راوی برای معاویه بن وهب بوده‌اند و محمد بن ابی عمیر و احمد بن محمد بن عیسیٰ در سلسلهٔ سند این روایت وجود دارند و سند هم به مرحوم شیخ طوسی رحمة الله علیه می‌رسد و مرحوم شیخ این روایت را در بحث استحباب حج ذکر کرده‌اند.^۱ شیخ صدوق هم این روایت را به صورت مسند ذکر کرده است.^۲ و این روایت نسبت به حج واجب و غیر واجب، مطلق است؛ چون در آن، راجع به حجة الاسلام صحبت نشده است.

در اینجا دو مسئله در مورد دین وجود دارد؛ همان‌طوری که در جلسه قبل عرض شد، شخصی

^۱ وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۱۴۰.

^۲ تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۱۱؛ الإستبصار، ج ۲، ص ۱۴۰.

که منظورِ امام علیه السّلام است، باید فرد فقیری باشد که دین دارد و نمی‌تواند دینش را بپردازد، یا اینکه اگر فقیر هم نیست، بالأخره الآن در وضعیتی است که نمی‌تواند به حج برود.

تفاوت شرایط حج امروزی با حج در گذشته

حالا مسئله‌ای که در اینجا به نظر می‌رسد این است که قضیه حج در شرایط فعلی، با آنچه که در زمان سابق بوده است، خیلی فرق می‌کند؛ حج در زمان فعلی آن‌طوری که باید و شاید، موقعیت اکید خودش را نمی‌رساند. به‌طور کلی این حج‌ها معمولاً با وسایل امروزی، جنبه سفر تفریحی پیدا کرده است. کیفیت استضافه^۱، اسکان و تسهیلاتی که امروزه برای حجاج فراهم می‌شود، جنبه تفریح، تنوع و نظاره‌گری آن برای آنهایی که خیلی اهل این مسائل نیستند، می‌چربد! این حرف‌ها اصلاً در زمان امام صادق علیه السّلام مطرح نبود، مگر در مکه چند خانه وجود داشت؟! همه مردم در چادر زندگی

^۱ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۹۵.

می کردند! و وقتی به مکه می آمدند، اسکانشان زیر چادر بوده و در منازل نبوده است. زمان سفر هم ماه‌ها طول می کشید.

در تاریخ داریم همهٔ افرادی که به مکه می رفتند، چادر داشتند؛ مثلاً فلان شخص می آمد و چادرش را در فلان منطقه برپا می کرد. این طور نبوده است که اهل مکه منازلشان را اجاره دهند. بله، عده‌ای دور مکه بودند که منازلشان را در موسم حج، به قیمت‌های بالا کرایه می دادند، اما با حجم عظیمی که از این طرف و آن طرف به آنجا می آمدند، به طور کلی، حج زیر چادر بوده است. آن وقت راجع به این حج زیر چادر، با تمام سختی‌ها و ماه‌ها دوری که حداقلش این بود که سه ماه دوری را باید تحمل می کرد، امام علیه‌السلام می فرمایند: «استدانه کن و خودت را به این زحمت بینداز!» با وجود اینکه قرض داری، یک قرض دیگر روی آن اضافه کن و حج را انجام بده!» واقعاً ما می توانیم بگوییم که این حج، واجب مشروط است؟! جداً کسی می تواند چنین قضیه‌ای را تصور کند که این حج با این

کیفیت، واجب مشروط باشد؟! یعنی رضای پروردگار در این است که اگر شخص در مقام سهولت و تنعم به حدّی رسید که بتواند حج را انجام دهد، آن موقع باید به حج برود و اگر حج را قبل از آن انجام دهد، از او قبول نمی‌شود؟! اصلاً می‌توان چنین چیزی را تصور کرد؟!

مجتهد باید خودش را در فضای صدور روایت و در فضای بیان امام علیه‌السلام قرار دهد که وضعیت رفتن به حج در آن زمان چگونه بوده است. اصلاً فرض کنیم که حج استحبابی است و این شخص از حج استحبابی سؤال می‌کند، آیا می‌توان تصور کرد که امام برای حج استحبابی به یک نفر بگوید: «چهار ماه بیابان را طی کن و خبز و شعیر یا خبز و ملح بخور و به زن و بچه‌ات خل و زیت بده»؟! علاوه بر انجام حج، حضرت امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: «بعد از حج باید برای زیارت ما به مدینه بیایی»:

عن زُرارة عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: **إِنَّمَا أَمْرُ النَّاسِ أَنْ يَأْتُوا هَذِهِ الْأَحْجَارَ فَيَطُوفُوا بِهَا ثُمَّ يَأْتُونَا فَيُخْبِرُونَا بِوَلَايَتِهِمْ وَ يَعْرِضُوا عَلَيْنَا**

امام باقر علیه السلام می فرماید: «چند ماه از زن و بچه‌ات دوری کن و بعد هم با این وضعیت پیش ما بیا و ما را زیارت کن!» آن وقت آیا واقعاً این حج، واجب مشروط می‌شود؟!

امر امام علیه السلام برای استقراض، نشانه

اهمیت حج

اهمیت حج به حدی است که امام علیه السلام می‌فرماید: «اداء قرض را که واجب است، انجام نده و قرض روی قرض هم بگیر و به حج بیا»، آن وقت این واجب مشروط است؟! اگر خدا می‌خواست حج را به عنوان واجب مطلق بیان کند، باید با چه زبانی می‌گفت؟! کسی در مورد صلاة که قائل به وجوب مشروط نیست! اگر کسی قرض داشته باشد و کسب طهارت مائیه منوط به استقراض باشد، آیا استقراض واجب نیست؟!

برای حج هم استقراض واجب است. در جلسه قبل عرض کردم که استقراض فقط برای شکم

^۱ وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۳۲۰؛ بحار الأنوار، ج ۹۶، ص ۳۷۴.

نیست؛ برای نماز هم باید استقراض کند، برای روزه هم باید استقراض کند، کسی که صوم بر او واجب است و قوت برای ایجاد صوم را ندارد، باید از باب مقدمه اعدادیه، استقراض و تحصیل قوت کند، تا بتواند روزه بگیرد. خدا نگفته است که اگر غذا نداری، تکلیف روزه از تو برداشته می‌شود! صوم، واجب مطلق است؛ باید این واجب مطلق را هم با غذا اداء کرد، مثلاً سحری و افطاری لازم دارد و حالا اگر شخصی ندارد، باید همین‌طور گرسنه بنشیند و بگوید که خدایا خودت روزه را واجب کردی، پس ﴿أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَا يَدْعُوهُ مِّنَ السَّمَاءِ﴾؟! «خیر! خدا می‌گوید: «مائدة من الأرض» برای ما می‌فرستیم! برو استقراض کن، قرضت را هم می‌دهیم!» آیا شما می‌توانید تصور کنید که چون

^۱ سوره مائده (۵) آیه ۱۱۴:

﴿قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اَللّٰهُمَّ رَبَّنَا اَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِّنَ السَّمَاءِ تَكُوْنُ لَنَا عِيْدًا لِّاَوَّلِنَا وَاٰخِرِنَا وَاٰيَةً مِّنْكَ وَاَرَزُقْنَا وَاَنْتَ خَيْرُ الرَّٰزِقِيْنَ﴾. امام شناسی، ج ۹، ص ۱۸۹:

«عیسی بن مریم عرض کرد: بار پروردگارا برای ما از آسمان مائده‌ای فرو فرست، که برای اوّل ما و آخر ما (خود ما و یاران ما و کسانی که بعد از ما می‌آیند) عید باشد، و برهان و نشانه روشن از جانب تو باشد، و روزی برای ما بفرست، و تو از میان روزی فرستندگان، مورد انتخاب و اختیار ما هستی!»

وجوب صوم، منوط به اكل غذاست و غذا هم موجود نیست، پس صوم به واجب مشروط تبدیل می شود؟! این حرف صحیح نیست! یا چون صلاة منوط به کسب طهارت است و کسب طهارت مائیه منوط به استقراض است، پس صلاة، واجب مشروط می شود؟! در همه این امور و مسائل، همین طور است.

تنظیر مسئله به جایگاه غسل جمعه

یک وقتی در خدمت مرحوم آقا رضوان الله علیه بودیم و با یک نفر راجع به ضرورت غسل روز جمعه صحبت بود. ایشان می فرمودند:

اگر کسی پول نداشته باشد، باید استقراض کند و غسل جمعه را به جای آورد!

دقت کنید به این شخص «مجتهد» می گویند که می داند غسل جمعه با سه دفعه آب ریختن روی نجاست برای ازاله آن، یکی نیست؛ امّا برای دیگران یکسان است!

او می داند غسل جمعه چه برکات، خیرات و مواهبی نصیب انسان می کند؛ لذا نمی تواند دیگران

بگویند: «این غسل مثل ازاله نجاست است!» بلکه می گویند: «باید استقراض کنی و بعد از کسب ماء، غسل جمعه را انجام دهی!»

درد بی درمان ما در مسائل و استنباطات فقهی این است که ما نسبت به واقعیات خارجی و مخفیة احکام، اطلاع نداریم. ما فقط احکام را احکام ظاهر، آن هم سرسری و ناقص می دانیم! دیگر نمی دانیم که چه چیزی پشت این قضیه نهفته است!

شما در روایات می بینید غسل جمعه مستحب است.^۱ یا مثلاً مستحب اکید است.^۲ همین طور فتوا می دهند که مستحب است. اگر خوابت نمی آید و خسته نبودی و می دوساله و محبوب چهارده ساله در

^۱ وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۳۱۴:

«عَنْ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ (عَلَيْهِ السَّلَام) عَنِ الْغُسْلِ فِي الْجُمُعَةِ وَالْأَضْحَى وَالْفِطْرِ؟ قَالَ: سُنَّةٌ، وَ لَيْسَ بِفَرِيضَةٍ.»

^۲ المقنع، ج ۱، ص ۱۴۴:

و اعلم أنَّ غسل يوم الجمعة سُنَّةٌ واجبة فلا تدعه.

وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۳۱۳:

«عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الْأَوَّلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَيْفَ صَارَ غُسْلُ يَوْمِ الْجُمُعَةِ - وَاجِبًا فَقَالَ: "إِنَّ اللَّهَ أَتَمَّ صَلَاةَ الْفَرِيضَةِ بِصَلَاةِ النَّافِلَةِ

و أَتَمَّ صِيَامَ الْفَرِيضَةِ بِصِيَامِ النَّافِلَةِ وَ أَتَمَّ وَضُوءَ النَّافِلَةِ بِغُسْلِ يَوْمِ الْجُمُعَةِ - مَا كَانَ فِي ذَلِكَ مِنْ سَهْوٍ أَوْ تَقْصِيرٍ أَوْ نِسْيَانٍ أَوْ نَقْصَانٍ."»
أَقُولُ: فِي هَذَا قَرِينَةٌ وَاضِحَةٌ عَلَى أَنَّ الْمُرَادَ بِالْوُجُوبِ الْإِسْتِحْبَابُ الْمُؤَكَّدُ.... هَمَانُ:

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى: رَفَعَهُ قَالَ: غُسْلُ الْجُمُعَةِ وَاجِبٌ عَلَى الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ فِي السَّفَرِ وَ الْحَضَرِ، إِلَّا أَنَّهُ رَخَّصَ لِلنِّسَاءِ فِي السَّفَرِ، لِقَلَّةِ الْمَاءِ.»

کار نبود و اگر حوصله‌ات سررفت و حمام هم در کنارت بود، عیب ندارد که غسل جمعه را انجام دهی! ولی اگر دیدی بساط فراهم است یا رفیقت آمده است که بنشینید و گپ بزنید، غسل جمعه را کنار بگذار! غسل جمعه برای وقت بیکاری است! یک قضیه برای شما نقل می‌کنم که مطلب را تا حدودی برایتان روشن کند؛ یکی از دوستان بود که الآن فوت کرده است. خدا او را رحمت کند. انسان بسیار روشن ضمیری بود. فهمش باز بود؛ مطالب را می‌فهمید، قضایا را تشخیص می‌داد و مسائل را متوجه می‌شد. او برای من تعریف می‌کرد:

یک روز، ما در زمان سابق (زمان شاه) می‌خواستیم به منزل پدرتان برویم. موقع بهار بود. تازه برگ‌ها سبز شده بود. درخت‌ها خیلی نضارت^۱ خاصی داشتند و شب قبل هم باران آمده بود. خلاصه خیلی بین الطلوعین باصفایی بود! در راه که می‌آمدیم، با خودم گفتم که روز جمعه است، بهتر است غسل روز جمعه را انجام بدهم و بعد به منزل پدرتان بروم. در همین حال بودم که دیدم شخص معممی آمد - که الآن هم حیات دارد - او گفت: «کجا می‌روی؟» من گفتم: «می‌خواهم غسل کنم و بعد به فلان‌جا بروم.» او گفت: «می‌خواهی غسل کنی؟! کسی این فضا را رها می‌کند تا غسل کند؟! نگاه کن و ببین این گنجشک‌ها کنار این خیابان چه لذتی از این هوا و فضا می‌برند!» به او گفتم: «خداحافظ! عزّت زیاد! تو بمان و از این هوا و فضا لذت ببر! ما می‌رویم تا غسلمان را انجام دهیم.» خلاصه ما رفتیم و غسل کردیم و برگشتیم و دیدیم این شخص در همان فضا می‌گردد! بعد با هم دوتایی به منزل پدرتان آمدیم. سال‌ها از این جریان گذشت و بعدها معلوم شد که آن بنده خدا چه راهی را می‌رود!

اینکه چه راهی را می‌رود برای همان قضیه است.

رفیق ما مطلب را گرفت و حقیقت قضیه را فهمید.

هوا و فضای خوب و امثال ذلک به جای خود، ولی

^۱ لغت‌نامه دهخدا: سبزی، شکفتگی.

الآن باید ببینی برای تو چه تقدیر شده و برای نفس تو چه غذایی آماده شده است! این هوای خوب به جای خود، اما وقتی به ما می گویند: «باید در روز جمعه غسل کنید»، معنایش این است.

تنظیم مسئله به جایگاه و اهمیت تشیع

مؤمن

مرحوم پدرمان [علامه طهرانی] می فرمودند:

شخصی از مؤمنین به رحمت خدا رفته بود و ما با همین آقا برای تشیع می رفتیم. و ایشان راننده بود. جایی برای پارک کردن ماشین نبود. قرار شد که ما اول برویم و بعد او ماشین را در جایی بگذارد و بیاید. ما آمدیم و تشیع کردیم و تا فاصله زیادی آمدیم تا اینکه متوفی را سوار ماشین های مخصوص کردند و برای دفن بردند و ما هم به منزل برگشتیم. - البته من نمی دانم متوفی مرد بود یا زن، ظاهراً می خواستند جنازه را تا قم بیاورند، ولی چون پدر ما نمی توانستند تا قم بروند، همین مقدار تشیع کردند. - در حال برگشت یک دفعه دیدیم که ماشین اینجاست و این آقا داخل ماشین نشسته است و کتابی در دست دارد و می خواند! به او گفتیم: «سلام علیکم! چرا نیامدی؟!» او گفت: «ما اینجا نشستیم تا مطالعه کنیم!» حالا کتابی هم که مطالعه می کرد، تفسیر المیزان بود! [به ایشان گفتیم:] «آقا جان! مطالعه به جای خود، تشیع مؤمنین هم به جای خود!»

بهترین کتاب آن هم تفسیر المیزان و قرآن را

مطالعه می کند، همه اینها به جای خود محفوظ است،

ولی اینکه می گویند: «به تشیع مؤمن بیا!» این معنا با

مطالعه تفسیر المیزان حاصل نمی شود! شما اگر در

یک ساعت، دو دور تفسیر المیزان را مطالعه کنید،

فقط یک سری محفوظات برای شما حاصل می شود،

ولی جان این محفوظات به قلب شما نمی نشیند! و

این مهم است! وقتی جان این معنا بر قلب شما

می نشیند که طبق دستور عمل کنید؛ الآن دستور،

تشیع مؤمن است! ملائکه در آنجا حضور دارند و

نفحاتش به تو هم می‌رسد! آن وقت اگر المیزان را مطالعه کنی، یک چیز دیگری می‌فهمی! با شرکت نکردن در تشیع، خودت را از آن فهم محروم کرده‌ای! این را فهم و رسیدن به مطلب می‌گویند! مجتهد باید این معنا را بداند، تا بتواند درست و صحیح فتوا دهد.

آن کسی که به جای تشیع، تفسیر المیزان مطالعه می‌کند، خیال می‌کند که تشیع، فقط چند قدم راه رفتن و ورزش کردن و در نهایت تسلیت گفتن به حضار و افراد مصاب^۱ علیهم و حل کردن مسئله‌ای اجتماعی است، ولی در واقع این طور نیست؛ شرکت در تشیع، در قلب انسان اثر می‌گذارد و نباید از آن غافل بود. اثرش همین است که مشاهده می‌کنیم.

آن مرد بزرگ هم تفسیر المیزان را مطالعه می‌کند، ولی هر چیزی در جای خود! او می‌داند که الآن موقع مطالعه تفسیر المیزان نیست و الآن موقع تشیع

^۱ وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۱۴۲:

«عَنْ أَبِي الْجَارُود عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كَانَ فِيمَا نَاجِي بِهِ مُوسَى رَبَّهُ أَنْ قَالَ يَا رَبِّ مَا لِمَنْ شَيَّعَ جَنَازَةً قَالَ أَوْكَلَ بِهِ مَلَائِكَةٌ مِنْ مَلَائِكَتِي مَعَهُمْ رَايَاتٌ يُشَيِّعُونَهُمْ مِنْ قُبُورِهِمْ إِلَى مَحْشَرِهِمْ.»

است! چرا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به تشیع اصحابشان می رفتند؟! آیا نمی توانستند در خانه بنشینند؟! پیغمبر می رفتند و قدم ها را هم آهسته آهسته بر می داشتند؛ چون همان فیوضات به پیغمبر هم می رسید! شما خیال نکنید که پیغمبر فقط مُفیض بود، نه! مُفاض هم بود! در واقع هر دو جنبه بود؛ چون هر دو از یک جا می آید. این صلاتی که برای پیغمبر است، هم به ما و هم به خود او می رسد. این مسائل مهم است.

آن وقت این شخص با این روحیّه، می گوید که اگر برای غسل جمعه پول نداری، باید استقراض کنی و پول به دست بیاوری! چرا؟! چون آن برکت و نعمتی که پشت قضیّه است، از تو سلب می شود! اگر دلت درد بگیرد، استقراض می کنی و به داروخانه می روی و قرص می خری یا اگر گرسنه ات باشد، استقراض می کنی تا رفع آلم، گرسنگی و جوع کنی؛ آیا غسل جمعه اهمیت ندارد؟! اهمیت غسل جمعه معلوم نیست؟!!

استفاده حصول استطاعت حج واجب به
استقراض، حتی بر فرض دلالت بر حج

مستحبی

حالا بر فرض بگوییم که این روایت برای حج مستحب است، - درحالی که بنده این را نمی‌گوییم، بله! موارد دیگری وجود دارد که درباره حج مستحب است، ولی در اینجا واجب است و ظهور در وجوب دارد - اگر امام علیه‌السلام در حج مستحب این‌گونه می‌فرماید، چطور در مورد حج واجب این مطلب را نمی‌فرماید؟! اگر قرار بر این است که مصلحت حج استحبابی که مصلحت غیر ملزومه است، با تعب، مشقت و استدانه حاصل شود، چطور مصلحت ملزومه در حج، با استدانه حاصل نمی‌شود؟! وقتی که این قضیه روشن شد و روایاتی که بعضی از آنها را در جلسه گذشته خواندیم، نص در وجوب بودند، آن وقت ببینید که معنای آیه قرآن چطور می‌شود و چه تفاوتی خواهد کرد!

روایات صریح در لزوم استقراض برای

حج واجب

در یکی از این روایات داریم:

الحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ عَلَيْهِ دَيْنٌ أَوْ عَلَيْهِ أَنْ يَحُجَّ؟ قَالَ: «نَعَمْ، إِنْ

حجة الاسلام واجبة على من أطاق المشى من المسلمين و لقد كان أكثر من حج مع النبي صلى الله عليه وآله و سلم مشاة و لقد مر رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم بکراع الغميم فشکوا إليه الجهد و العناء فقال شدوا أزرکم و استبطنوا ففعلوا ذلك فذهب عنهم.^۱

می‌توانیم در اینجا بگوییم که روایت، ظهور در وجوب دارد؛ معنای «**عليه**» در اینجا معنای الزام است. یک وقت می‌گوییم: «**يحج**»، یک وقت هم می‌گوییم: «**عليک أن يحج**؛ بر تو است». این الزام است، پس این ظهور در الزام و وجوب دارد.

روایت بعدی:

عن جُفِينَةَ قال: جاءني سَدِيرُ الصَّيرَفِي فقال: **«إِنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ لَكَ: «مَا لَكَ لَا تَحُجُّ؟ اسْتَقْرِضْ وَ حُجَّ».**

این روایت هم ظهور در وجوب دارد.

روایت دیگر از شیخ صدوق است که نص در

وجوب می‌باشد، می‌فرماید:

عن القاسم بن محمد، عن ابان عن عبدالرحمن بن ابي عبدالله قال: قال أبو عبدالله عليه السلام: **«الحج واجب على الرجل و إن كان عليه دين».**^۲

^۱ تهذيب الأحكام، ج ۵، ص ۱۱.

^۲ وسائل الشيعة، ج ۱۱، ص ۱۴۰.

همه این روایات موثق هستند.

روایت دیگر:

محمّد بن یعقوب عن عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن عیسی عن علی بن الحکم عن عبد الملك بن عتبة قال: سألتُ أبا الحسن عليه السّلام عن الرّجلِ عليه دينٌ يستقرضُ و يحجّ قال: **إن كان له وجهٌ في مالٍ فلا بأس^۱**.

عبد الملك بن عتبة در زمان امام موسی بن جعفر و امام رضا علیهما السّلام بوده است، اما چون نظیر این روایت را از امام رضا علیه السلام داریم، ظاهراً روایت از آن حضرت باشد. «عدة من أصحابنا» مثل «عن غیر واحد» است؛ یعنی در حکم چند روایت است. اگر به اداء دینش امید دارد، «فلا بأس»؛ اما اگر امید ندارد و این موجب می شود که آبرویی از او ریخته شود، این کار را انجام ندهد. از اینجا استفاده می کنیم آن مواردی را که امام علیه السّلام فرموده است: «إستقرض» و یا راوی می گوید: رجلٌ علیه دينٌ، در این موارد، امید به اداء هست، نه اینکه شخص ناامید است؛ یا اینکه

^۱ وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۱۴۱.

وضعیتش در میان مردم وضعیت خاصی است و نمی‌تواند قرض بگیرد!

در زمان فعلی اگر کسی که دین دارد به حج برود، می‌گویند: «قرضش را پرداخت نکرده است، آن وقت به حج رفته است تا تفریح کند!» چیزی که الآن می‌گویند، همین است! الآن حج جنبه تفریح و گردشگری پیدا کرده است، اما در زمان سابق، اگر شخصی که دین داشت، چند ماه در بیابان پیاده راه می‌رفت و آواره می‌شد یا سوار الاغ می‌شد و به حج می‌رفت، کسی نمی‌گفت که او برای تفریح رفته است، بلکه می‌گفتند: «بدبخت حسابی سختی کشیده است و به حج رفته است، حتماً رفته است که دعا کند تا بتواند قرض ما را بدهد، عیب ندارد، نوش جان!» ولی الآن این طور نیست؛ چون تسهیلات خوبی پیدا شده است؛ لذا مثلاً وقتی شخص مدیون به کربلا برود، مردم می‌گویند: «کربلا به سرت بخورد! قرضت را ادا کن!» از این قضیه معلوم می‌شود در آن مواردی که حضرت می‌فرمایند: **«إِنْ**

كَانَ لَهُ وَجَهٌ» یعنی اگر می‌تواند دینش را بپردازد و اگر می‌تواند کار کند و امید پرداخت دارد، به حج

نتیجه بحث؛ توسعه معنای استطاعت

نسبت به برداشت اولیه عرفی

نتیجه این بحث این است که استطاعت در آیه شریفه ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ آلِ بَيْتٍ مِّنْ أَسْوَطِ مَطَافِ الْأَرْضِ إِلَى سَبِيلِ الْكَبَا﴾^۱ به مواردی اطلاق می شود که شخص حتی دین دارد و باید استقراض کند و حج انجام دهد.

بنابراین، مسئله استطاعت عام است و مواردی که شخص مال دارد، مواردی که مال ندارد و می تواند استقراض کند و مواردی که شخص دین دارد و با وجود دین باید استقراض کند را شامل می شود و باید حج انجام دهد.

این همان معنایی است که از جلسه اول برای استطاعت بیان کردیم و گفتیم که استطاعت یعنی توان! ما قضیه به این راحتی را مشکل می کنیم و دائماً می پیچانیم و در دست انداز می اندازیم! آیه قرآن گفته است که اگر می توانی برو! یعنی اگر پایت چلاق

^۱ سوره آل عمران (۳) آیه ۹۷.

نیست و می‌توانی بروی، برو! یعنی اگر می‌توانی
 قرض کنی تا بروی یا مال داری تا بروی، برو! یا
 اینکه اگر خر یا شتر داری و یا ﴿وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ﴾،
 برو! اگر راجلاً می‌توانی برو یا نصف مسیر را راجلاً
 و نصف مسیر را راکباً برو! اگر می‌توانی خدمت کنی
 - **تخدم الناس** - و بروی، برو! خلاصه هرطوری که
 استطاعت داری باید بروی! استطاعت هم همین
 است که امام علیه‌السّلام می‌فرماید. این استطاعت
 یعنی به هر کیفیتی رفتن! این نشان می‌دهد که بین
 عبادات، واجب دیگری مطلق‌تر از حج، نداریم!
 نه تنها حج واجب مشروط نیست، بلکه اصلاً از نماز
 هم اطلاقش بیشتر است! به این نحوه و کیفیت که
 شخص وقتی می‌پرسد: «**رَجُلٍ عَلَيْهِ دَيْنٌ، أَعَلَيْهِ أَنْ**
يُحَجَّ؟» و امام می‌فرماید: «**نعم!**» معلوم می‌شود که
 قضیه حج از آن سمتِ اطلاق افتاده است.

لذا مسئله استطاعت در حج را که در بادی‌النظر
 می‌تواند با آن کیفیت برود، ما می‌توانیم توسعه بدهیم
 به مواردی که شخص فقیر است، اما می‌تواند
 استقراض کند و بعد هم قرضش را به مرور زمان
 بپردازد. البته کسی که می‌خواهد استقراض کند به آن

شخص مُدین می گوید: «من برای حج استقراض می کنم و مبلغ قرض را می توانم در طولانی مدت پرداخت کنم»؛ او هم می گوید: «بسیار خوب؛ بیا بگیر!» بعضی ها هم می گویند: «اگر یک ماهه برمی گردانی، بگیر، در غیر این صورت قرض نمی دهم.»

«إِنْ كَانَ لَهُ وَجْهٌ فِي مَالٍ فَلَا بَأْسَ» به مواردی مربوط می شود که سعه در اداء وجود دارد، این جزء مواردی است که استطاعت در آن جاری می شود، نه اینکه باید قرض را در همان ابتدای بازگشت از سفر اداء کند.

بنابراین، ما معنای استطاعت را توسط این روایات به مواردی توسعه دادیم که حتی فهم عرفی هم به این حد نمی رسد. مردم و عرف استطاعت را به معنای توان می دانستند، ولی ما استطاعت در آیه را به مواردی که عرف هم نمی فهمد، توسعه می دهیم. لذا سؤال می کند: **«أَيَسْتَقْرِضُ؟»** یعنی چه طور می شود کسی که **عليه دينٌ** به حج برود؟!»

پس معلوم می شود به طور کلی نه تنها مسئله

استطاعت - همان طوری که فقها فتوا داده‌اند - به تحصیل زاد و راحله و مئونه برای عیال و رفت و برگشت از سفر، محدود نیست، بلکه قضیه استطاعت به آن شخصی که می‌تواند راجلاً برود هم برمی‌گردد، به آن شخصی که زاد سفر ندارد و می‌تواند **یخدم الناس و یمشی معهم** هم برمی‌گردد، به آن کسی که زادش غیر عادی مثل خبز، زیت و خلّ است هم برمی‌گردد، به آن کسی که می‌تواند خبز و ملح بخورد - همان طور که در روایات بود - هم بر می‌گردد و به آن کسی که قرض دارد، به آن کسی که زاد ندارد، ولیکن **یقدر أن یستقرض** هم برمی‌گردد، به آن کسی که نه تنها زاد ندارد، بلکه قرض هم دارد و حضرت به او می‌فرماید که **یستقرض** هم برمی‌گردد؛ تمام این افراد باید به حج بروند.

نتیجه این شد که هر کسی به هر وسیله‌ای که می‌تواند، باید به حج برود. تمام شد و رفت! این ماحصل بحث ما در یک جمله بود؛ به هر وسیله‌ای که می‌تواند باید به حج برود!

این همان حرفی بود که ما از ابتدا در مورد این

آیه^۱ بیان کردیم، ولی چون اقوال مختلف بود، پس گفتیم که روایات را می‌آوریم تا ببینیم که ائمه علیهم‌السّلام در این مورد چه می‌فرمایند. پس معلوم شد که خیلی هم بی‌ربط نمی‌گفتیم!

یک مطلب هم طلبتان باشد، امّا معلوم نیست بگویم یا نگویم و آن مطلب این است که نظر مرحوم آقا [علامه طهرانی] رضوان‌الله‌علیه اصلاً بالاتر از این بوده است! فعلاً تا اینجا ثابت شد که حج، واجب مطلق است و هیچ واجبی در احکام به اطلاق حج نیست و شخص باید **بأیّ نحوِ کان** به این سفری که ترکش موبق است، برود و نباید منتظر یک **مائدة من السماء** بماند که آیا اتفاق می‌افتد یا خیر!

تلمیذ: مثلاً فردی پنج میلیون دین دارد و فعلاً هم با پنج میلیون - کمتر یا بیشتر - حج انجام می‌شود، با توجه به این دینی که دارد، آیا باید استقراض کند که دینش را پرداخت کند یا حج را انجام دهد؟! کدام در اولویت قرار دارد؟!

^۱ سوره آل عمران (۳) آیه ۹۷: ﴿وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيْلٌ﴾.

استاد: اگر دین معجل است باید استقراض کند و آن را بپردازد و روایتی را در جلسات قبل، از امام موسی بن جعفر علیهما السلام خواندیم که این مسئله را می‌رساند. «**إِنْ كَانَ لَهُ وَجْهٌ**»؛ یعنی وضعیت و موقعیت اجتماعی او به نحوی است که مورد تهمت قرار نگیرد، راجع به او نگویند: «به جای اینکه پول ما را بدهد به حج می‌رود!» مثلاً شخصی عادی است و می‌تواند با استقراض حج انجام دهد. او باید برود و همچنین کسی که مدت قرض او غیر محدّد است و هر وقتی که بخواهد می‌تواند آن را بپردازد، حج برای او اولویت دارد.

در صورتی که دین معجل نباشد، حج هم جزء همین موارد قرض و دین محسوب می‌شود. دقت کنید! نکته در اینجا است، اگر شخصی قرض داشت و گرسنه هم بود، می‌تواند قرض کند و رفع گرسنگی نماید و چه بسا قرض کردن لازم هم باشد حتی در بعضی از موارد داریم که اگر انسان برای مریض نمی‌تواند قرض بگیرد، یعنی اگر به او قرض نمی‌دهند، می‌تواند به‌زور [مالی را تأمین کند؛] یا اگر حیوانی دارد که به دلیل گرسنگی در حال مرگ

است، مثلاً سگ یا گربه‌ای در منزلش دارد، واجب است که قرض کند و به این حیوان اطعام کند.^۱

احکام اسلام به این کیفیت است؛ یعنی چنین مواردی داریم که باید استقراض کند و حیوان را نجات دهد و نباید اجازه دهد حیوان از بین برود. در مورد حج هم مسئله همین طور است، بلکه به مراتب بالاتر از اینهاست.

اللهم صلّ على محمد و آل محمد

^۱ وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۴۸۰:

«عن السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لِلدَّابَّةِ عَلَى صَاحِبِهَا سِتَّةٌ حَقُوقٌ لَا يُحْمَلُهَا فَوْقَ طَاقَتِهَا وَ لَا يَتَّخِذُ ظَهْرَهَا مَجَالِسَ يَتَحَدَّثُ عَلَيْهَا وَ يَبْدَأُ بِغَلْفِهَا إِذَا نَزَلَ وَ لَا يَسْمُهَا وَ لَا يَضْرِبُهَا فِي وَجْهِهَا فَإِنَّهَا تُسَبِّحُ وَ يَعْرِضُ عَلَيْهَا الْمَاءَ إِذَا مَرَّ بِهِ.» مستدرک الوسائل، ج ۱۸، ص ۱۱۹:

«عن عليّ بن أبي طالب عليه السلام قال قال: رسول الله صلّى الله عليه و آله رايت في النار صاحب العباءة الذي غلّاها و رايت في النار صاحب المحجن الذي كان يسرق الحاج بمحجنه و رايت في النار صاحبة الهرة تنهشها مقبلّة و مدبرة كانت أوثقتّها فلم تكن تطعمها و لم ترسلها تأكل من خشاش الأرض و دخلت الجنة فرأيت فيها صاحب الكلب الذي أرواه من الماء.»